

درباره اتوریته^۱

فردریک انگلس

در این اواخر عده ای از سوسیالیست‌ها حملات کاملاً سختی را علیه چیزی که آنها اصل اتوریته مینامند آغاز کرده‌اند. کافیسست که آنها بگویند که این یا آن عمل مبتنی بر اتوریته است، آنوقت محکومیت آن مسجل میشود. بوسیله این روش بقدری سوءاستفاده صورت میگیرد که ضروریست در مورد این مطلب کمی بیشتر دقت به عمل آید.

اتوریته در این جا به این معنا به کار می رود: تحمیل یک اراده بیگانه بر اراده ما. ولی اتوریته از طرف دیگر منوط به تحمیل پذیری نیز می باشد. از آنجا که این دو کلمه تحمیل اراده و تحمیل پذیری کلماتی خوش آهنگ نمی باشند و مناسباتی را که آنها بیان می کنند برای بخشی که اتوریته به آنها اعمال می شود نامطبوع است، این مسئله مطرح می شود که آیا وسیله‌ای وجود دارد که بتوان از این مضمضه بیرون آمد و آیا تحت مناسبات کنونی اجتماعی، ما می توانیم وضع اجتماعی دیگری را بوجود آوریم که در آن اتوریته، دیگر معنایی نداشته باشد و در نتیجه مجبور به زوال گردد؟ اگر ما مناسبات اقتصادی - صنعتی و کشاورزی - را که شالوده جامعه بورژوازی کنونی است مورد بررسی قرار دهیم ، آنوقت درمی یابیم که فعالیت مرکب افراد هر چه بیشتر جانشین فعالیت ساده میگردد.

به جای کارگاههای کوچک تولید کنندگان منفرد، صنعتی مدرن - با کارخانه ها و کارگاههای بزرگ - ظاهر شده است که در آنها صدها کارگر از ماشینهای پیچیده‌ای که با بخار آب کار میکنند مراقبت می نمایند. گاریها و ارابه هایی که در خیابانهای بزرگ حرکت می کردند بوسیله قطارهای راه آهن جایگزین شده‌اند. همانطور که قایقهای پارویی و بادباندار بوسیله لنج‌های موتوری کنارزده شده‌اند. ماشینها و بخار آب ، رفته رفته حتی کشاورزی را زیر سلطه خود در می آورند باین ترتیب که آرام ولی مطمئن سرمایه‌داران بزرگ را - که بکمک کارگران اجرتی زمین های بزرگی را زراعت می کنند - به جای مالکین کوچک قرار میدهد. در همه جا فعالیت مرکب و پیچیدگی پروسه‌هایی که وابسته به یکدیگر می باشند، جانشین فعالیت های مستقل افراد می شود. البته کسی که از کار مرکب صحبت میکند از تشکیلات سخن گفته است. حالا آیا تشکیلات بدون اتوریته امکان پذیر می باشد؟

فرض کنیم یک انقلاب اجتماعی، سرمایه داری را - که اتوریته آن امروزه تولید و گردش ثروتها را هدایت می کند - از میان برداشته و برای آنکه از موضع ضد اتوریته ها با موضوع برخورد کرده باشیم، باز هم فرض می کنیم که زمین و ملک و ابزار کار به تملک دسته جمعی کارگران درآمده و مورد استفاده آنها قرار گرفته است، آیا در این صورت اتوریته از بین رفته و یا آنکه شکل آن تغییر کرده است؟ حالا موضوع را بررسی می کنیم:

به عنوان مثال یک کارخانه ریسندگی را فرض میکنیم. روی پنبه حداقل شش عمل متوالی صورت می گیرد تا به صورت نخ درآید، عملیاتی که باید عمدتاً در سالنهای مختلفی انجام پذیرند. علاوه بر این برای

۱- در توضیح مقاله « درباره اتوریته » آمده است:

این مقاله توسط فردریش انگلس بنا به درخواست های مکرر بنیامین برای درج در سالنامه «جمهوری» نوشته شده است. بنیامین برای نخستین بار در ژوئیه ۱۸۷۲ این تقاضا را از انگلس کرد و در تاریخ ۳ نوامبر ۱۸۷۲ به او اطلاع داد که نوشته را دریافت کرده است ولی بر اثر توقیف بنیامین مقاله مفقود شد و انگلس مجبور گشت که در مارس ۱۸۷۳ بار دیگر آن را ارسال کند و بالاخره در دسامبر ۱۸۷۳ این نوشته در سالنامه «جمهوری» منتشر شد

آنکه بتوان ماشینها را به کار انداخت، به مهندسی که از ماشین بخار مراقبت نماید و مکانیک هایی که تعمیرات مداوم را انجام میدهند احتیاج است و کارگران غیر متخصص زیادی - که محصولات را از سالنی به سالن دیگر حمل و نقل می کنند - لازم میباشند و غیره و غیره ... تمام این کارگران، زنان، مردان و کودکان مجبورند کار خودشان را در ساعت معینی - که بوسیله اتوریته ماشین بخار مقرر می گردد - شروع و ختم کنند و باین ترتیب همه بدون استثناء از آن تبعیت می کنند.

علاوه بر این هر لحظه در سالن مسائلی جزئی در رابطه با نحوه تولید، تقسیم مواد و غیره مطرح می شوند، مسائلی که باید بلافاصله حل شوند زیرا در غیر این صورت مجموعه تولید در همان لحظه متوقف خواهد شد. حالا این تصمیم بوسیله نماینده‌ای که در راس رشته‌ای از کار قرار گرفته اتخاذ گردد و چه - در صورت امکان - با رای اکثریت انجام پذیرد، به هر حال اراده هر یک از افراد باید از آن تبعیت نماید یعنی اینکه مسئله به نحو اتوریته‌ای حل میشود. دستگاه مکانیکی یک کارخانه بزرگ به مراتب ظالم‌تر از همه سرمایه‌داری کوچکی است که کارگران را به کار می گماشته. لاقلاً در رابطه با ساعات کار می توان روی در ورودی این کارخانه ها نوشت: «ای کسانی که وارد اینجا می شوید همه خود مختاریها را فراموش کنید!»^۲

اگر انسان به کمک علم و مخترعین نابغه، نیروهای طبیعت را تابع خود نموده است، در عوض این نیروها نیز به همان مقیاسی که انسان آنها را در خدمت خود درآورده است، از انسان انتقام میگیرند و بدینگونه بشر از یک تعدی واقعی - که مستقل از تمام سازمانهای اجتماعی میباشد - تبعیت می نماید. اگر بخواهیم اتوریته را در صنعت بزرگ از میان برداریم به معنی آن خواهد بود که خواسته باشیم خود صنعت را از بین ببریم و ماشینهای ریسندگی را که با نیروی بخار آب کار می کنند، نابود سازیم تا به چرخ ریسندگی بازپس بگردیم.

به عنوان یک مثال دیگر، راه آهن را فرض می کنیم. در اینجا نیز همکاری عده زیادی از افراد بطور مطلق ضروری می باشد، همکاری‌ایکه باید در ساعات کاملاً مشخصی صورت گیرد، تا موجب بروز حوادث ناگوار نگردد. در اینجا نیز اولین شرط کار، یک اراده غالب است که هر مسئله طراز دوم را کنار می گذارد. حالا چه یک نماینده منفرد و چه یک کمیته - که مامور اجرای تصمیمات اکثریت افراد ذینفع باشد - مظهر این اراده باشد، در هر دو حالت، ما با یک اتوریته تمام عیار سر و کار داریم و باز اگر اتوریته مامورین راه آهن نسبت به مسافرین از میان برده شود، آنوقت چه بلایی بسر اولین قطاری که باید راه بیفتد، خواهد آمد؟

البته ضرورت یک اتوریته و در واقع یک اتوریته محدود به حرفه، در مورد کشتی اقیانوس پیما، بیشتر به چشم می خورد. در اینجا زندگی کلیه سرنشینان آن وابسته به آنست که همگی فوراً و بطور مطلق از اراده یک فرد واحد، پیروی نمایند.

هر بار که من این استدلال را برای سرسخت ترین مخالفان اتوریته بیان می کردم جواب دیگری به جز این نداشتند که «آه! البته در اینجا حقی را که ما به نمایندگان تفویض میکنیم، اتوریته نیست بلکه یک ماموریت است» این آقایان معتقدند که اگر نام موضوعات را عوض کنند، در خود آن موضوعات نیز تغییراتی داده‌اند و به این ترتیب این خردمندان ژرف اندیش دنیا را به مسخره گرفته‌اند.

۲- در اینجا اشاره انگلس به کتاب «کمدی الهی» اثر دانته است که در فصل «دوزخ» کتاب از تابلویی یاد می کند که بر در ورودی «دوزخ» آویخته شده و روی آن نوشته شده است «ای کسانی که وارد اینجا می شوید همه امیدها را فراموش کنید»

بنابراین دیدیم که از یک طرف نوعی اتوریته بدون آنکه نوع انتقال این اتوریته مطرح باشد و از طرف دیگر یک نوع تبعیت، موضوعاتی هستند که به ما تحمیل میشوند و این امر از کلیه سازمانهای اجتماعی و شرایط مادی که تولید و گردش محصولات، تحت آن انجام میگیرد مستقل میباشد. از سوی دیگر دیدیم که شرایط مادی تولید و گردش محصولات، بوسیله صنعت بزرگ و کشاورزی بزرگ، بطور گریز ناپذیری گسترش مییابند و در جهت توسعه دادن هر چه بیشتر میدان عمل این اتوریته عمل می کنند. در نتیجه از اتوریته به عنوان یک اصل مطلقا بد، و از خود مختاری به عنوان یک اصل مطلقا خوب، سخن گفتن کارموهومی است. اتوریته و خود مختاری موضوعات نسبی هستند که قلمرو بکاربردن آنها در مراحل مختلف تکامل تاریخی تغییر میکند. اگر خود مختاری طلبان به این موضوع کفایت میکردند که بگویند سازمان اجتماعی آینده اتوریته را فقط و فقط در زمینه هایی که از نظر شرایط تولیدی اجتناب ناپذیر میباشد محدود خواهد کرد، در این صورت می توانستیم نسبت به آنها تفاهم داشته باشیم لکن آنها در مورد کلیه واقعیاتی که موضوع را ضروری می سازند نابینا می باشند و فقط بر روی لغت تکیه می کنند.

چرا مخالفین اتوریته به این قناعت نمی کنند که بر علیه اتوریته سیاسی یعنی دولت ستیز نمایند؟ کلیه سوسیالیستها در این مورد هم عقیده هستند که اتوریته های سیاسی در نتیجه انقلاب اجتماعی بعدی از میان خواهند رفت و این به آن معنا است که عملکردهای عمومی خصلت سیاسی خود را از دست خواهند داد و به عملکردهای ساده اداری - که حافظ مصالح واقعی اجتماع می باشند - مبدل خواهند شد. ولی مخالفین اتوریته خواستار آن هستند که دولت سیاسی قبل از آنکه شرایط اجتماعی بوجود آورنده آن از بین رفته باشد به یک ضربه از میان برده شود. آنها خواهان این هستند که اولین اقدام انقلابی اجتماعی الغای اتوریته باشد. آیا این آقایان هرگز شاهد یک انقلاب بوده اند؟ مسلما یک انقلاب، با اتوریته ترین چیزی است که وجود دارد. این عملی است که بوسیله آن بخشی از مردم بوسیله تفنگ، سرنیزه و توپ - یعنی بوسیله با اتوریته ترین وسایل قابل تصور - اراده خود را بر بخش دیگری از مردم تحمیل می کنند و حزبی که پیروزی را بدست آورده است - اگر بخواهد نتیجه مبارزه اش به هدر نرفته باشد - باید بوسیله هراسی که سلاحهای او در دل مرتجعین افکنده است به سلطه خود دوام بخشد. اگر کمون پاریس از اتوریته خلق مسلح استفاده نمیکرد، آیا میتوانست حتی یک روز مستقر بماند؟ و بر عکس آیا نمیتوان از آنها بخاطر آنکه در سطح وسیعی از آن استفاده نکردند خرده گرفت؟ بنابراین یکی از این دو حالت میتواند وجود داشته باشد: یا آنکه مخالفین اتوریته میدانند چه میگویند و در این صورت فقط موجب سردرگمی و گیجی میشوند و یا اینکه میدانند که چه میگویند و در این صورت به جنبش پرولتاریا خیانت میکنند. و بهر حال در هر دو صورت به ارتجاع خدمت مینمایند.